

یادکرد

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید ابراهیم وطن‌دوست از شهدای دفاع مقدس

خودم پسر م را به جبهه راهی کردم

■ زینب محمودی عالمی

شهید ابراهیم وطن‌دوست سال ۱۳۴۳ در منطقه پیروزی تهران متولد شد. دانشجوی سال دوم رشته آب‌شناسی دانشگاه خواجه نصیر طوسی بود که به صورت داوطلب بسیجی راهی جبهه‌های حق علیه باطل شد و سرانجام ۱۷ تیرماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای یک به شهادت رسید. برای آشنایی با سیره و منش این شهید و الامقام با «پتول شاه‌علی» مادر شهید به گفت‌وگو نشستیم که حاصلش را پیش‌رو دارید.



ابراهیم فرزند چندستان بود؟ کودکی‌هایش چطور گذشت؟

من هفت فرزند داشتم. ابراهیم که رامین هم صدایش می‌زدیم اولین فرزندم بود. بچه‌های دیگر کوچک بودند. بعد از شهادت ابراهیم پسر دگریم به دنیا آمد که اسمش را ابراهیم گذاشتم. سرم با بچه‌ها گرم بود اما هیچ کدام مثل ابراهیم نبودند. ابراهیم از اول آرام و مهربان بود. یعنی خیلی کم‌کم بود مهمانی می‌رفتیم وقتی سفره غذا می‌انداختند چهار زانو و دست به سینه کنار سفره می‌نشست و مثل بچه‌های بچه‌ها می‌نشست و سالش شلوغ نبود. آن زمان بچه‌ها توی کوچه‌ها بازی می‌کردند. می‌گفتم ماما بر توی کوچه بازی کن برای خودت دوست و رفیق پیدا کن. می‌گفت هیچ کدام به درد دوستی ما من نمی‌خورند. آن ۱۳ سالگی نماز و روزهاش ترک نمی‌شد. احترام بزرگ ترها و پدر و من را حفظ می‌کرد. توی خانواده اخلاقی و رفتارش تک بود.

شما شهید دانشجو بود. چطور گویا که به جبهه رفت؟ اولین بار کی به جبهه اعزام شد؟

ابراهیم بار اول سال ۶۲ به جبهه رفت. چهار ماه جبهه بود و برگشت. رسته آب‌شناسی دانشگاه خواجه نصیر قبول شده بود. نفهمیدم کی درس می‌خواند که دانشگاه قبول شد. یک روز کنار هم نشسته بودیم گفتم ماما اگر فردای قیامت شود مادر شهیدا، حضرت زهرا(س) بیانی نمی‌گوند چرا پسر شما برای دفاع از دین به جبهه رفت. مگر فرزند شما عزیزتر از بچه‌های دیگر بود. چه جوابی دادم بدهیم. پسر خودش اهل جبهه بود. من که گفتم عزمش جزم شد. اسفند ۶۴ دوباره به جبهه رفت. قبل از ماه رمضان ترکش خورد و به تهران برگشت. پدرش یک روز در میان برای شست‌وشوی پانسمان‌ها او را به درمانگاه می‌برد. فقط آمده بود تا تمام حجت کند. کسانی که ملاقاتش می‌رفتند اگر هم عقیده‌اش بودند تصدیقش می‌کردند اما اگر هم عقیده نبودند می‌گفتند رامین دیوانه شده است. ابراهیم همیشه می‌گفت به سالخوردن‌ها نگاه کنيد چقدر نسبت به دنیای بی تفاوتند. دنیا چه ارزشی دارد؟ به چه چیز این دنیا دل خوش کردید؟

در کنار درس و جبهه، کار هم می‌کرد؟

برای شهید دانشجو بود. چطور گویا که به جبهه رفت؟ اولین بار کی به جبهه اعزام شد؟

ابراهیم زان اول سال ۶۲ به جبهه رفت. چهار ماه جبهه بود و برگشت. رسته آب‌شناسی دانشگاه خواجه نصیر قبول شده بود. نفهمیدم کی درس می‌خواند که دانشگاه قبول شد. یک روز کنار هم نشسته بودیم گفتم ماما اگر فردای قیامت شود مادر شهیدا، حضرت زهرا(س) بیانی نمی‌گوند چرا پسر شما برای دفاع از دین به جبهه رفت. مگر فرزند شما عزیزتر از بچه‌های دیگر بود. چه جوابی دادم بدهیم. پسر خودش اهل جبهه بود. من که گفتم عزمش جزم شد. اسفند ۶۴ دوباره به جبهه رفت. قبل از ماه رمضان ترکش خورد و به تهران برگشت. پدرش یک روز در میان برای شست‌وشوی پانسمان‌ها او را به درمانگاه می‌برد. فقط آمده بود تا تمام حجت کند. کسانی که ملاقاتش می‌رفتند اگر هم عقیده‌اش بودند تصدیقش می‌کردند اما اگر هم عقیده نبودند می‌گفتند رامین دیوانه شده است. ابراهیم همیشه می‌گفت به سالخوردن‌ها نگاه کنيد چقدر نسبت به دنیای بی تفاوتند. دنیا چه ارزشی دارد؟ به چه چیز این دنیا دل خوش کردید؟

نه دوستم واجب تر است. بعد از نماز دویم و دو ماه تمام تمام

برای همه مردم افطاری می‌داد ولی آن سال به خاطر دوست شهیدش نتوانست افطاری بدهد و راهی جبهه شد. گفتم ماما می‌خواستی افطاری بدهی. گفت نه دوستم واجب تر است. بعد از نماز دویم و دو ماه تمام تمام

نه دوستم واجب تر است. بعد از نماز دویم و دو ماه تمام تمام

نه دوستم واجب تر است. بعد از نماز دویم و دو ماه تمام تمام

دگری بر پدید آمدن کسی که از ماشین پیاده شد ابراهیم بود. ابراهیم که پیاده شد من هم رفتم. دوستش می‌گفت ابراهیم از خوابی برایمان تعریف کرد که نوری به پشتش اصابت می‌کند و شهید می‌شود. دوستش می‌گفت وقتی سوار ماشین شدیم ما فقط یک نور دیدیم. با اینکه روز بود هیچ صدایی نداشت. ابراهیم گفت بچه‌ها من تیر خوردم. بعد دست به سینه شد و همان لحظه سه بار تکبیر گفت و شهید شد. تیر به پهلویش اصابت کرده بود. به دوستانش گفته بود دوست دارم مانند حضرت زهرا شهید شوم. برادر به مراسم شهدا رفته بود. می‌گفت رامین اصلا پهلو نداشت. صورتش سالم بود و لیختی روی لبانش بود.

از شهدا تشان حرفی می‌زدند؟

ابراهیم با دوستانش به بهشت زهرا می‌رفت. وقتی به قطعه ۵۳ رسیدند گفتم من این قطعه دفن می‌شوم. بار آخر با خواهرش به عکاسی رفته بودند، عکس زیبایی گرفت و می‌گفت این عکس را انداختم که به حجله‌ام بزنید. می‌دانست شهید می‌شود. در نامه‌هایش نوشته بود من راه برگشت از

دگری بر پدید آمدن کسی که از ماشین پیاده شد ابراهیم بود. ابراهیم که پیاده شد من هم رفتم. دوستش می‌گفت ابراهیم از خوابی برایمان تعریف کرد که نوری به پشتش اصابت می‌کند و شهید می‌شود. دوستش می‌گفت وقتی سوار ماشین شدیم ما فقط یک نور دیدیم. با اینکه روز بود هیچ صدایی نداشت. ابراهیم گفت بچه‌ها من تیر خوردم. بعد دست به سینه شد و همان لحظه سه بار تکبیر گفت و شهید شد. تیر به پهلویش اصابت کرده بود. به دوستانش گفته بود دوست دارم مانند حضرت زهرا شهید شوم. برادر به مراسم شهدا رفته بود. می‌گفت رامین اصلا پهلو نداشت. صورتش سالم بود و لیختی روی لبانش بود.

دگری بر پدید آمدن کسی که از ماشین پیاده شد ابراهیم بود. ابراهیم که پیاده شد من هم رفتم. دوستش می‌گفت ابراهیم از خوابی برایمان تعریف کرد که نوری به پشتش اصابت می‌کند و شهید می‌شود. دوستش می‌گفت وقتی سوار ماشین شدیم ما فقط یک نور دیدیم. با اینکه روز بود هیچ صدایی نداشت. ابراهیم گفت بچه‌ها من تیر خوردم. بعد دست به سینه شد و همان لحظه سه بار تکبیر گفت و شهید شد. تیر به پهلویش اصابت کرده بود. به دوستانش گفته بود دوست دارم مانند حضرت زهرا شهید شوم. برادر به مراسم شهدا رفته بود. می‌گفت رامین اصلا پهلو نداشت. صورتش سالم بود و لیختی روی لبانش بود.

دگری بر پدید آمدن کسی که از ماشین پیاده شد ابراهیم بود. ابراهیم که پیاده شد من هم رفتم. دوستش می‌گفت ابراهیم از خوابی برایمان تعریف کرد که نوری به پشتش اصابت می‌کند و شهید می‌شود. دوستش می‌گفت وقتی سوار ماشین شدیم ما فقط یک نور دیدیم. با اینکه روز بود هیچ صدایی نداشت. ابراهیم گفت بچه‌ها من تیر خوردم. بعد دست به سینه شد و همان لحظه سه بار تکبیر گفت و شهید شد. تیر به پهلویش اصابت کرده بود. به دوستانش گفته بود دوست دارم مانند حضرت زهرا شهید شوم. برادر به مراسم شهدا رفته بود. می‌گفت رامین اصلا پهلو نداشت. صورتش سالم بود و لیختی روی لبانش بود.

دگری بر پدید آمدن کسی که از ماشین پیاده شد ابراهیم بود. ابراهیم که پیاده شد من هم رفتم. دوستش می‌گفت ابراهیم از خوابی برایمان تعریف کرد که نوری به پشتش اصابت می‌کند و شهید می‌شود. دوستش می‌گفت وقتی سوار ماشین شدیم ما فقط یک نور دیدیم. با اینکه روز بود هیچ صدایی نداشت. ابراهیم گفت بچه‌ها من تیر خوردم. بعد دست به سینه شد و همان لحظه سه بار تکبیر گفت و شهید شد. تیر به پهلویش اصابت کرده بود. به دوستانش گفته بود دوست دارم مانند حضرت زهرا شهید شوم. برادر به مراسم شهدا رفته بود. می‌گفت رامین اصلا پهلو نداشت. صورتش سالم بود و لیختی روی لبانش بود.



جبهه ندارم. دوستانم شهید شدند. فکر زن و بچه و هیچ چیز این دنیا نبودند من چگونه دلبسته این دنیا باشم؟ از؟

دنیا دل بریده بود.

شما هم زمان جنگ به منطقه جنگی برای پشتیبانی رفته بودید؟

سال ۶۲ پسر م که به جبهه رفت به اتفاق خانم‌های بسیج تهران به خرمشهر رفته بودیم. از صبح تا شب می‌گفتم که بچه‌ها من تیر خوردم. بعد دست به سینه شد و همان لحظه سه بار تکبیر گفت و شهید شد. تیر به پهلویش اصابت کرده بود. به دوستانش گفته بود دوست دارم مانند حضرت زهرا شهید شوم. برادر به مراسم شهدا رفته بود. می‌گفت رامین اصلا پهلو نداشت. صورتش سالم بود و لیختی روی لبانش بود.

از شهدا تشان حرفی می‌زدند؟

ابراهیم با دوستانش به بهشت زهرا می‌رفت. وقتی به قطعه ۵۳ رسیدند گفتم من این قطعه دفن می‌شوم. بار آخر با خواهرش به عکاسی رفته بودند، عکس زیبایی گرفت و می‌گفت این عکس را انداختم که به حجله‌ام بزنید. می‌دانست شهید می‌شود. در نامه‌هایش نوشته بود من راه برگشت از



طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۱۷

روبه‌روی ممان را دیدم، گفتم شما خانه ما چه کار داشتید. دختر ۱۵ ساله داشتم کنار حوض آب نشسته بود و گریه می‌کرد. همان موقع فهمیدم پسر م شهید شده است. خدا می‌داند آن لحظه چه به آدم می‌گذرد. وقتی خبر را شنیدم گفتم یا حضرت زینب(س) صبری که در برابر شهادت برادران و فرزندان داشتی همان صبر را به من بده. همین که گفتم انگار آب سرد روی سرم ریختند ولی اگر بدانید این پدر را داغ پسر چه‌ها کرد. موهای سرش سفید شد ولی من تحمل کردم. جلوی تشییع جنازه می‌رفتم و شعار می‌دادم.

شهیدتان در مورد انقلاب و حضرت امام چه نظری داشت؟

پسر م در نامه‌ای که برای ما نوشته بود اول یا خدا حرف زده بود. نوشته بود خدایا چقدر تو را دیر شناختم. بعد برای امام حسین(ع) نوشته بود: یا امام حسین من برای تو چه کار کردم و تو برای من چه کار کردی. بعد در مورد امام خمینی نوشته بود. در مورد رزمندگان نوشته بود که چقدر جوان هستند ولی دیگر دنیا را نمی‌خواهند. در آخر برای خانواده نوشته بود. الان هم اگر پسر م زنده بود مدافع حرم می‌شد. اعتقادش خیلی قوی بود. باور داشت که انقلاب امام خمینی ادامه‌دهنده نهضت عاشورا است.

از آخرین وداع پسر شهیدتان یاد دارید.

بار آخر که می‌رفت، ماه رمضان بود. گفتم برای تشییع بیکر دوست شهیدم به تیریز می‌روم. عمویش هم بود. ابراهیم کیف و وسایل جبهه را برداشت. من از سر تا نوک پایش را پوشیدم. عمویش گفت اجازه بده بروم. ابراهیم کیفش را برداشت. تا راه آهن بدرفاهش کردیم. تا چشم کار می‌کرد برای ما دست زکات می‌داد. رفت و بعد از دو ماه خبر شهیدش را آوردند.

سخن می‌پایان

متأسفانه بعد از شهدا کمی اوضاع جامعه بهم ریخت. جامعه را اول کردند که دیگر نمی‌شود امر به معروف کرد. اگر همان ارزش‌های دوران دفاع مقدس می‌ماند، الان خیلی از مسائل و مشکلات وجود نداشت. بحث حجاب یا مباحث اختلافی است که بعد از جنگ برخی جریان‌ها سعی کردند آن را رواج دهند. زمانی که رزمندگان به جبهه می‌رفتند جامعه خیلی خوب بود. دفعه آخر که ابراهیم جرح شد شهیدی را از در خانه ما می‌بردند. پسر م می‌گفت ماما حق این شهید را ادا نکردند. وقتی خودش شهید شد بیکرش را به مسجد زینب کبری(س) بردند. بالای سر بیکرش رفتیم. آن قدر مراسم تشییع بیکرش شلوغ برگزار شد که جای سوزن انداختن نبود. از سر کواکولا تا آخر خیابان مردم بودند و شهید را بدرقه می‌کردند.



شهیدرحمانی مهر وسط

خاطراتی از شهید محمدامین رحمانی از شهدای پیشمرگ مسلمان کرد

رزمنده‌ای که شنیدن نامش ترس به دل دشمن می‌انداخت

■ غلامحسین بهبودی

نکته حائز اهمیت در زندگی پیشمرگان مسلمان کرد، مظلومیت آنها در منطقه‌ای است که خدمت می‌کردند. آنها اهل کردستان بودند و جهادشان در جایی بود که علاوه بر گلوله‌های دشمن، گاه مورد هجوم روانی برخی افراد نیز قرار می‌گرفتند. شهید محمدامین رحمانی یکی از پیشکسوتان پیشمرگان کرد مسلمان بود که سال ۱۳۲۱ در روستای کلاته از توابع شهرستان سنندج متولد شد و در دوران انقلاب، به صفوف انقلابیون پیوست. وی که از بصیرت بالایی برخوردار بود، در همان بدو تشکیل سپاه در کردستان، به عضویت آن در آمد و از همان زمان رزم بی‌امانی را با ضدانقلاب رقوم زد که خیلی از آنها سعی می‌کردند امثال شهید رحمانی را با تهمت‌های مختلف از میدان به‌در کنند. شهید رحمانی عاقبت در تیرماه ۱۳۶۳ مقابل منزلش توسط ضدانقلاب ترور شد و به شهادت رسید. متن زیر خاطراتی از این شهید بزرگوار از زبان همسر و یکی از همزمانش است که پیش‌رو دارید.

یک روز به خانه آمد و شروع کرد به گریه کردن؛ تا حالا او را در این حالت ندیده بودم، چون کسی نبود که در برابر مشکلات کم بسایرد. خصوصاً در میدان رزم، پشتکار بسیاری داشت و شجاعتش زبانزد بود. وقتی لایل ناراحتی‌اش را پرسیدم، متوجه شدم یکی از دوستانش به نام برادر هلالی به شهادت رسیده است. فقدان دوستش باعث شده بود که محمدامین چندین روز گریه و عزاداری کند و حتی برای تشییع بیکر شهید به اصفهان رفت.

■ حاج‌عبدالله حجازی میرزایی هم‌رزم شهید

نجات از محاصره

در تاریخ ۱۳۲۴ آبان ۱۳۵۹ شهید محمدامین رحمانی به من مأموریت داد که به اتفاق هشت نفر دیگر از پیشمرگان جهت انجام عملیات به منطقهٔ سوراژه و آرندان عزیمت کنیم. مقدمات مأموریت فراهم شد و سریع حرکت کردیم در روستای آرندان به کمین ضدانقلاب برخورد کردیم و در محاصرهٔ کامل قرار گرفتیم. حدود ۱۰ ساعت در محاصره بودیم و هیچ راه گریزی نداشتیم. به هر طریق ممکن به شهید محمدامین رحمانی اطلاع دادیم و او به کمک ما آمد. ضدانقلاب وقتی فهمید محمدامین رحمانی وارد منطقه شده است، بلافاصله عقب‌نشینی کرد.

و زندگی مشترکمان را در خانه‌ای اجاره‌ای در همان روستا ادامه دادیم. بعدها خانه‌ای ساختیم. همسر م بسیار خوش سلیقه بود که رزمندگان لحظاتی را به استراحت می‌پرداختند. شهید محمدامین رحمانی به این موضوع بسیار حساس بود و می‌گفت ما ایدم‌های ما دشمن بچنگیم. نه اینکه بکشیم. ما دشمن ما خارج شود. آن روز او جان ما را نجات داد و بعد گفتند که یکی از نیروهای نفوذی دشمن ما را لوده بود.

۹		۲	۶	۸	۵
۳			۷	۹	۲
		۹	۵		
		۴	۹	۲	
			۷	۵	۸
				۵	۶
		۲	۸		

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک‌سه‌درسه فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۰۱۶

د	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
پ	ا	ب	د	ز	س	ش	ص	ی	ر
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ز
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ز	س
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ز
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ز
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ز
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ز
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط
پ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

۱- دلاور تنگستانی در برابر استعمار انگلیس ■ ۲- انبوهی- فک- چاشنی سالاد ■ ۳- نیم‌تنه زنانه- نامه‌نگاری- رحمدلی ■ ۴- اما- نوشابه قدیمی- تیمی در فوتبال فرانسه- شیره درخت بلوط ■ ۵- کاشتن نهال- چسبیده- باهوش ■ ۶- از ماهی‌های نوحی سر سدریسر- ویتامین جدولی- حرف توفیر ■ ۷- دنباله‌رو سوزن- دوستی- لقب امرای ترک- مستمری ■ ۸- رد پا- کشور عجایب- دستار- پایتخت قدیم مراکش ■ ۹- خنا- بالشتک نان‌پزی- نسخه تدوین نشده فیلم- یونجه ■ ۱۰- عدد هندسی- دشمن سخت- غذای ایتالیایی ■ ۱۱- دلم- شک- فلسفه ارسطو ■ ۱۲- آبرو- بندگی- محاسن- بخشش ■ ۱۳- لایه محافظ زمین- آزادخواه- همراه ناله ■ ۱۴- رطوبت- به صورت بی ضابطه و نسنجیده- آمر بمباران اتمی ژاپن ■ ۱۵- کنایه از کار و سر گرمی یا هم است

از بالا به پایین

۱- حشره گزنده- از ورزش‌های آبی ■ ۲- قانون خان مغول- گل شببو- قطعی ■ ۳- حرف خطاب- بی‌حس- زوجه- فلز تمدن ■ ۴- تخته هالتر- سنگ چاقو تیز کنی- رب‌النوع- ناچیز ■ ۵- عمو- تقویت رادیویی- مروارید- پوست درخت خرما ■ ۶- مسلمانان مسلمانان مسلمانان... از این بی‌دینان پیشی‌مانی پیشی‌مانی - از اسامی بانوان ■ ۷- مافیای ژاپنی- دارو- پذیرفتن ■ ۸- زنگ- جانب- شکستن- مکر و حيله ■ ۹- بنیانگذار پروتستانسیسم- عیسی آذری- زینت ■ ۱۰- محل تقاطع دودیوار- دریاچه دینی اربیل ■ ۱۱- منشار- کالای نو- خطای نریمان‌افزاری- عید ویتنامی ■ ۱۲- راه شاعرانه- افسار- دشنام- حیا ■ ۱۳- نظر انتخاباتی- خاموش فرنگی- دندان تیز درندگان- گشوده ■ ۱۴- اداسن- کشیک- گاهی پیش‌درآمد توفان می‌شود ■ ۱۵- اسیر و گرفتار- گوارا

جدول